موضوع: بررسی شبهه استبعاد ظلم نسبت به حضرت زهرا (س)

شبهه استبعاد در مورد ظلم و ستم به حضرت زهرا (س)

بررسی مساله استبعاد

در گفتار قبل این مساله تبیین شد که افراد با توجه به موقعیتی که از نظر وجودی در نظام آفرینش دارند و نیز جایگاهی که در نظام اجتماعی دارند، مسئولیت ها و وظایف مختلفی دارند. بر این اساس مقایسه ای که میان امیرالمومنین (ع) در مورد ستمی که به همسر ایشان وارد شده، با افراد عادی صورت گرفته، مقایسه ای نادرست است. استبعادی که اینان گفته اند اینگونه است که: از جهت تاریخی عکس العملی که از درگیر شدن امیرالمومنین (ع) با مهاجمان صورت گرفته بیان نشده است و این امر نشان می دهد که هجوم به خانه ایشان و سکوت آن حضرت با شجاعت و دلاوری ایشان سازگاری ندارد. این عدم مقابله با مهاجمین، دلیل بر نادرستی ادعای هجوم به خانه ایشان است.

در پاسخ گفته شد این قیاس نادرست است، زیرا امیرالمومنین (ع) به دلیل شخصیت و مسئولیت ویژه ای که داشتند، این مصائب را تحمل کردند، کما اینکه در تاریخ این گونه نمونه ها وارد شده است که برخی از آنها در جلسه گذشته بیان شد.

نکته دیگر اینکه اگر سکوت امیرالمومنین (ع) در مقابل ظلم و ستم به همسرشان را مستبعد بدانیم، لازمه اش این است که بسیاری از وقایع قطعی تاریخ را منکر شویم، زیرا این وقایع تلخ در زندگی پیامبران و اولیاء الهی واقع شده است و آنان با اینکه دارای قدرت اعجاز بودند اما مقابله نکرده اند. از طرفی خدای متعال نیز نسبت به این انسان های پاک بسیار مهربان بوده است اما اینگونه نبوده که همواره دشمنان آنان را سرکوب کند. بله در بزنگاه های خاصی قدرت الهی بروز پیدا کرده است اما این مساله فقط در موارد خاص بوده است.

تا اینجا دو مطلب تبیین شد:

1. اصل این رخداد تلخ و اسفبار در صدر اسلام که توسط جمعی از اصحاب پیامبر (ص) بعد از تجمعی که در سقیفه گرفتند و به دستور ابوبکر بدون اجازه و قهر وارد خانه حضرت فاطمه (س) شدند و جراحاتی جسمی و روحی بر ایشان وارد کردند، مسلم و قطعی است. منابع تاریخ معتبر اصل این واقعه را نقل کرده اند، البته در جزئیات آن مانند وقوع آتش اختلاف نظر است، اما اصل واقعه جای انکار ندارد. مضافا بر اینکه از جهت منابع شیعه این مطلب وضعیت روشن تری دارد.
2. استبعاد این قضیه از دو جهت بیان شده است: یکی اینکه مقام و مرتبه صحابه اجازه انجام چنین کاری نمی داده است و دیگر شخصیت امیرالمومنین (ع) در سکوت این واقعه بوده است. این دو استبعاد مورد نقد قرار گرفت.

فلسفه سکوت امیرالمومنین (ع)

اکنون سوال این است که آن مسئولیت ویژه ای که باعث شده امیرالمومنین (ع) این وقایع تلخ را با اینکه بسیار سنگین بود، تحمل کند چیست؟ با توجه به آنچه در روایات نقل شده است می تواند چند وجه در تبیین این مطلب بیان کرد:

1. امیرالمومنین (ع) برای پرهیز از جنگ و خونریزی در میان مسلمان، از دست بردن به شمشیر خودداری کردند. شرایط آن دوران به گونه ای بود که مقابله ایشان به مصلحت اسلام و مسلمین نبود و کیان امت اسلامی دچار ضربه می شد. امیرالمومنین (ع) به خاطر اینکه این مطلب برایشان، اهمیت فوق العاده ای داشت، از اقدام بر علیه مهاجمان صرف نظر کردند.

وضعیت آن دوران به این صورت بود که نظام نوپای اسلامی تازه شکل گرفته بود و جنگ های بزرگی میان اسلام و ابرقدرتهای آن روز شکل گرفته بود. و مخالفین در جزیره العرب سرکوب شده بودند. از جهت بیرون جغرافیای اسلامی، دو قدرت امپراطوری کیان امت اسلامی را تهدید می کردند: یکی امپراطوری روم بود که در جنگ موته و تبوک با آنها نبرد صورت گرفته بود. خطر دیگر امپراطوری ایران بود که هنوز مسلمان نشده بودند. منافقان داخلی نیز تعدادشان کم نبود و دست به توطئه می زدند. در اینجا است که هر انسان دلسوزی که نسبت به وضعیت آن زمان دانا و بصیر می بود، نسبت به این مساله نمی توانست بی تفاوت باشد. امیرالمومنین (ع) از این جهت بسیار نگران بودند و همین مساله مانع از آن بود که ایشان دست به اقدام بزنند و از همسرشان دفاع کنند.

خطیب خوارزمی در کتاب «مناقب» از ابوطفیل عامر بن واصله نقل کرده که می گوید: من در روزی که شورای خلافت تشکیل شده بود دم درب ایستاده بودم و صدای گفت و گو ها را می شنیدم. بعد دیدم که صداها بلند شد و شنیدم که علی (ع) می فرمود: «بايع الناس أبا بكر، و أنا و اللّه أولى بالأمر، و أحق منه، فسمعت و أطعت مخافة أن يرجع القوم كفارا يضرب بعضهم رقاب بعض بالسيف، ثم بايع أبو بكر لعمر، و أنا أولى بالأمر منه، فسمعت و أطعت مخافة أن يرجعوا بعدي كفارا، ثم أنتم تريدون أن تبايعوا عثمان إذا لا أسمع و لا أطيع‏»[[1]](#footnote-1): مردم با ابوبکر بیعت کردند و به خدا قسم من سزاوارتر در امر خلافت بودم، با این حال شنیدم و مقابله نکردم از بیم اینکه مردم مرتد شوند و به جان هم بیفتند و خونریزی در میان آنان رخ دهد. بعد ابوبکر با عمر بیعت کرد و او را جانشین خود قرار داد اما به خدا قسم من اولی از عمر بودم اما باز شنیدم و تحمل کردم و مبارزه نکردم به همان جهتی که در مورد ابوبکر تحمل کردم. اکنون شما اراده کرده اید که با عثمان بیعت کنید.

نظیر این عبارت در نهج البلاغه نیز آمده است: « لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ بِهَا مِنْ غَيْرِي، وَ وَ اللَّهِ لَأُسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً»:[[2]](#footnote-2) شما می دانید که من به امر خلافت سزاوارتر از دیگران هستم. (این مطلب در سقیفه هم مطرح بود که آنها روی ملاک افضلیت تاکید می کردند و به عنوان یک میزان مطرح می کردند. در اینجا نیز امیرالمومنین (ع) بحث اولویت و افضلیت را مطرح می کنند). و به خدا سوگند، من روش مسالمت آمیز را در پیش گرفته و مقابله با شمشیر نمی کنم تا مادامی که نظام اسلامی سر پا باشد و ستمی نباشد جز بر من.

در عبارتی که از خلیفه دوم در باره جریان سقیفه نقل شده نیز آمده است: ما باید یا اجازه می دادیم که انصار امر خلافت را عده دار شوند و یا مخالفت می کردیم و آن مخالت مفسده داشت. این مطلب در منابع معتبر آمده است.[[3]](#footnote-3)

اشکال و جواب

ممکن است گفته شد در تاریخ اسلام آمده است که وقتی با امیرالمومنین (ع) بیعت شد در سه جبهه داخلی به جهاد و قیام مبارزه پرداختند: ناکثین، قاسطین و مارقین. بنابراین نمی تواند رخداد نبرد داخلی را علت این امر دانست.

اما این قیاس مع الفارق است زیرا فرق روشنی میان این دو مقطع تاریخی وجود دارد. در مقطع اولی یعنی بعد ار رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص)، نظام اسلامی نوپا بود و هنوز استحکام لازم را نداشت و از دو جهت بیرونی با امپراطوری روم و ایران و از جهت داخلی از سوی منافقین تهدید می شد. اما در دوران رهبری امیرالمومنین (ع)، شرایط تغییر کرده بود. جغرافیای حاکمیت اسلامی تغییر کرده و امپراطوری ایران سقوط و سرزمین آنها به حاکمبت اسلامی در آمده بود. قدرت روم نیز ضعیف شده بود و یارای مقابله با اسلام را نداشت.

فرق دیگر اینکه در دوران ابوبکر، اکثریت افراد با وی بیعت و خلافت وی را به رسمیت شناخته بودند و لذا امیرالمومنین (ع) و طرفداران وی در اقلیت بودند، اما در مقطع دوم اکثریت مردم با آن حضرت بیعت کردند و مخالفین در اقلیت بودند. بنابراین مقایسه این دو مقطع تاریخی نادرست است

ادامه بحث انشاءالله در جلسه آینده بیان می شود

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. المناقب، خطیب خوارزمی، ص 313-314، ح 314 [↑](#footnote-ref-1)
2. نهج البلاغه، خطبه 74 [↑](#footnote-ref-2)
3. از جمله تاریخ طبری، ج3، ص 201 [↑](#footnote-ref-3)